

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228646

UNIVERSAL
LIBRARY



وتم بالجایز	بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ	رَبِّ السَّمٰوٰتِ
-------------	--	-------------------



کیفیت سلطنت ملک هندوستان جنت نشان و نجیبی
 حضرت خلیفه الرحمان و بیوتاری جمیع امرایان عالیشان
 از دست ایرانیان کلاه پوشان که بوقوع آمد چه نویسد
 چه بیان سازد که خامه در تحسیر آن از بس حیت و انفعال
 بر زمین قرطاس سرنگون و جگر شکاف است و از غایت
 اندوه و غیرت اشک حسرت بر رخساره کاغذ میرود
 از ابتهای تیموریه تا لغایت حال از بد بیدار شدن
 پیشین و سلاطین آن زمان سرفقار می توانستند بر فرا
 اگر احياناً کسی از راه کوتاه اندیشی اراده باطل در سر میگرد
 فی الفور بقسمه گوشمال میخورد که همیشه سب سجود داشته و پدر
 بار مجوز چنین خیال فاشه نمیگردید بحال جمیع مقدمات

سلطنت و ضابطه خلافت بر هم خورده امرایان حضور پر نور
 از غرور کثرت مال و افزونی جاه و جلال مثل فریال ملک
 اعتماد الدوله بهادر و مصصام الدوله خان دوران بجا
 و نظیم الله خان بهادر و برهان الملک بهادر و سعادت
 خان بهادر و غیره از جهت تسستی حکم و کمی تسلط و بدبیه
 حضرت خدیو قدرت فرعون وقت بوده روز شب
 سوائے خمر خوردن و حرام کاری دیگر شعنی نداشتند و
 حضرت ظل سبحانی نے خبر از مقدمات سلطانی بوده بود
 قلعه دار الخلافت شاه جهان آباد را فوراً غنیمت دانسته دسیر
 مثنی برج و انگوری باغ و غیره بیست شمرده دیر شراب خواری
 و بچه بازی و زنا کاری مشغول بودند و همواره از لباس
 تنگ و چست بطور زنانه و ریش و مژزش خود را آراسته
 و پیرایه میداشتند بقول اینکه بیت به نیم بینه که سلطان
 ستم روا دارد و زنتش کربانش هزار مرغ بیسخت جمع
 ساکنان شهر خدا فراموش از خواص و عام لباس زنانه اختیار
 کرده بجای نماز و روزه بگرام کاری و شراب خواری
 اغلام مطلق العنان شدند غرض که درین ایام در بلده و الخلال

شاه جهان باید آنچه بنامش است و اعمال
 فاعل و مفعول بجای رواج یافت بودند که اگر خدا نخواست که
 ازین نعمت عظمی محروم مانده باشد براو طعن و ریشخند بها
 میکردند باو دشمنان را لازم و واجب است که بر این بیت
 عمل میکرده باشند فرح بهفت اقلیم را بگیرد و بادشاه به همچنان
 در بند تسلیم دگر: الحال برعکس آن این بعجل آید بندگانی
 حضرت ظل سبحانی جمیع امرایان عظیم الشان و تمام ساکنان
 شهر غافل از قهر الهی بوده یقین دانستند که همیشه همین قسم لیلی
 و نهار خواهد گزشت و نمیدانستند که تدارک اعمال شنیعه از
 پرده غیب چه بعرضه ظهور خواهد آمد - درین اثنا والی ایران
 که مادر السلطان نام داشت از استماع کیفیت خرابی
 سلطنت هندوستان و بی اتفاتی امرایان فی الفور قصد
 مهم نموده و جمعیت بسیار لسان مور و طخ فراهم آورده بایتقار
 بقلعه قندهار که سرحد هند است رسیده محاصره نمود هرگاه
 این خبر بعرض والار رسید در آن وقت ظل سبحانی محمد شاه پادشاه
 با بازی اندک ملول خاطر شده ازارکان سلطنت مصلحت در خواستند
 که الحال چه بکر باید کرد امرایان حضور پر نور که همیشه خود نیز

سایه خنجرانه بودند طاقت حرج و مرج سفر و تاب تابش آفتاب
 در خود ندیده بعرض رسانیدند که سلطنت هندی همچو
 سلطنتیست که هیچکس از سلاطین زمان چه قدرت و چه
 طاقت وار و که خیال فاسد تواند کرد و اگر والی ایران از
 راجه تاندریشی و نادانی چنین خیال کرده باشد از عهد پیک
 زمیندار نخواهد برآمد خود بخود منفعلی و پشیمان شده
 خواهد رفت و هرگز رعایت نخواهد نمود و درین ضمن
 نامه والی ایران معرفت ایلچی بدین مضمون رسید که درین
 بادشاه ملک توران و غیره سلاطین جوانب و اطراف
 از راه غرور باطل سر بشورش برداشته از جاده امر تقاضا
 منحرف شده بودند هر چند بنامه و پیام از راه نصیحت فهمانیده
 شد که غرور باطل در دماغ جا گرفت و شیوه مردم آزاری
 که اختیار کرده اند خوب نیست اما آن اجل گرفته با که
 از راه غرور و استکبار تمام پند غفلت در گوش کرده
 خواب حسه گوش نموده بودند سخن شنوی نکرده اند از آنجا که
 بهین والا بهمت این نیازمند درگاه ایزدی همیشه براف
 خلائق که دواعی بدائع درگاه الهی اند مصروف است تدارک

ظلم و تعدی و مردم آزاری اینها بر خود لازم و واجب دانسته
 از معسکر ظفر طراز جماعه عن ازیان قمر پیشه و بهر آن ^{خشب}
 آزمود و برابر اے گوشمال آنها تعیین فرمودیم که اگر
 اینها خود بخند و در پیش می آیند بهتر و الا معدوم سازند
 چون عنر و رباطل که در سر داشتند براه راست نیامند
 آخرش بفضل و عنایت ایزدی از تیغ بسید ریغ با دران
 صاحب شجاع و مبارزان رستم زمان بهار البقا شتند
 و تمام مالک محروسه آنها بخاک برابر شد بر این مهم زرا
 بسیار بجنیح در آمده اند بقدم می آید که مبلغی خطیر از ایام پیشین بطریق
 قرض بر ذمه بزرگان شما طلب است و سوائے آن
 دو کر و روپیه دیگر برابر اینجانب بر ذوی و سرعت هر چه
 تا متر بفرسیند و اگر مانند سلاطین دیگر عنر و رباطل در
 سر داشته باشند ما بدولت و اقبال را بلا تخاصی رسیدند
 حضرت نخل سجانی از رسیدن این نامه سراپا بسم خطیر
 بسیار هراسان شده از ارکان سلطنت حضور فرمودیم از نواب
 استغفاره سپه سالار استفسار فرمودند که والی ایران بجز
 و تکبیر تمام نامه نوشته فرستاده است جواب آن هر چه

مناسب باشد باید نوشت نواب سپه سالار در جواب آن
 بعضی رسانیدند که فدوی جان نثار هنگام بودن در دکن
 مدتهاست که بدرگاه شریاحباه معروض داشته بود که واک
 ایران اراده فاسد و قصد سلطنت هند در استان کرده
 افواج او برای محاصره قلعه قندهار که سرحد سلطنت هندست
 رسیده هنوز که مدعی زورگرفت بدافت آن سعی ضرور
 کسی از بندای بادشاهی را برای تنبیه آن گروه وقت
 پژوهتین باید فرمود که بکمک فوج اسلام رسیده
 آناتیکه باین طرف از اراده فاسد رخ کرده اند تیغ
 نماید بقول اینکه قطع و خستیکه اکنون گرفته است پا
 به نیروی برآید زجا و اگر همچنان روزگار بی
 بگرویش از بیخ برنگسلی : امرایان آرام طلب حضور یور
 هرگز نخورستند که کسی از دارالخلافه حرکت کند
 قدم بیرون گزارد از آن روزی که فدوی بخواستند
 رسیده مکرورین ماده بعرض رسانیده که مدعی و
 بروز غالب است و بالغار سپ را قچی میزند الحال بدین
 توجه شدن خود بدولت و اقبال این آتش برافروخته

فروغی نشیند حضرت نخل سجانی که در باطن از نواب سپالاً
 و سواس بخاطر داشتند و در مجلس او باش خود ذات نواب
 مخترالیه را محفل میدانستند و در خاطر مبارک بندگان حضرت
 و مصمصام الدوله بها در عیبتین بود که اظهار نواب سپه سالار
 محض غلط والی ایران چه قدرت دارد و کجا اینقدر تسلط
 پیدا کرده که بطرف هند رخ میتواند نمود این همه ساخت
 و باخت آصف جاه است بلکه مصمصام الدوله بها در صریح
 بجناب والا ظاهر نمود که نواب آصف جاه و غیره مردم
 تورانیان بسبب اینکه فدوی دولتخواه مورد عنایات
 جناب حضرت است از راه حسد و عناد میخواهند که با نخل
 بندگان حضرت را از دار الخلافت بیرون بر آرند و بتفاسد
 یکدیگر قصد کشتن فدوی دارند و از بندگان حضرت خدا
 نخواسته بچه سلوک پیش می آیند هرگز صلاح است زیرا
 مصلحت نیست که حضرت خود بدولت و اقتبال متوجه
 این مهم شوند در صورت بر آمدن از بلده دار الخلافت صریح
 و غایب نمی آید حضرت نخل سجانی نواب مصمصام
 بها در را دلسوز و دولتخواه خود دانسته نواب آصف جا

وزیر الممالک و غیره جمیع امرایان حضور را حکم فرمودند که
 همه با با فوج و توپخانه بادشاهی مع همراهی خود بمقتابل
 مقامیر بروند و مابعد دولت واقبال همین جا سکونت میفرمایند
 مصمصام الدوله با در همراه رکاب ما باشند غرض که در
 همین سوال و جواب در و بدل چند روز دیگر هم گذشته
 که درین ضمن یکایک خبر رسید که والی ایران قلعه قندار
 را تسخیر نموده و از آنجا توپخانه بلا تعداد و غنیمت بدست
 آورده الحال بقلعه کابل محاصره دارد و عنقریب است
 که قلعه کابل هم زود دستتوح شود و بندگان حضرت ظل
 سبحانی که گاهی معرکه جنگ و جدل نیاز نموده بلکه در
 چشم خواب هم ندیده بودند و در پیشگاه فسق و مجور خود
 یکتای شمرند بجز در رسیدن این خبر از بهر اس تمام مانند
 نقش دیوار قالب تپی ساختند از معاینه احوال بادشاه
 دین پناه حضرت مهر پرور مختاطب بلکه زمانی محل
 حضرت خلد مکان بهادر شاه از راه نصاح به بندگان حضرت
 طاهر نمودند که شما از راه نادانی و بخیبری مقدمات
 سلطنت را برهم داده اند از ابتدای جلوس سلطنت

لغایت حال ہمیشہ اوقاتِ خود را در صحبتِ او باش بسبر
 برده اند شخصی کہ از ایام طفولیت در صحبتِ زبان بسبر بر
 باشد از و در میدانِ نبرد چہ می تواند شد و صیرح
 میدانند کہ جمیع امرایان بسببِ بے خبری و سُستیِ عمل شما
 ملک بادشاہی را متصرف شدہ خزانہ و جواہر بے شما
 جمع کردہ اند و بچکس تابع حکم والا نیست و شما ہمین
 چار دیواری قلعہ ارک را سلطنتِ خود تصور نمودہ سیر
 باغات و صحبتِ او باش غنیمت شمردہ از ممالک محروسہ
 خود مطلق بخیبر بستند بحال کار بہمت و شجاعت باید
 فرمود و برائے دفعِ مفسدِ خود بدولت و اقبال متوجہ
 باید شد و از ارکانِ سلطنتِ شخصی کہ دولتخواہ است او را
 مخالفِ خود تصور می کنید و آنہا نیکہ از تملق و چاہِ پیسی
 شیوہ فرسائی بازار خود گرم کردہ اند دوست خود می شمارید
 حضرت عالمگیر با وجود ضعف و کبر سن تا دمِ زندگی
 ملک گیری و تنبیہ و تادیبِ مفسدان بسبر روند و تا این
 مدت در پندگی دولتخواہی آصف جاہ چہ قصور علی
 آمدہ کہ از طرف او و سواس بخاطر راہ یافتہ و او را

آزرده خاطر نموده اند درین وقت در سلطنت شماس
 ذات آصفیاه خانم زاد مورولی کدام صاحب تدبیر و
 دستور دان ست و در معرکه جنگ آزموده کاراگر اعتبار
 و اعتماد او به انتظام نظم و نسق مقدمات سلطنت
 خواهد پسند پرداخت بهتر است امرایان حضور پر نور شما
 که بر اینها اعتبار تمام است دولتخواه خودی پندارند
 بقسمیکه شما بدون قلعه ارک و سیردریای جهانبخت
 زمان فوز عظیم و نعمت عظمی تصور فرموده اند همین قسم
 امرایان حضور خو پذیر سایه شمسائمه که النَّاسُ عَلٰی دِیْنِ
 مُلُوكِهِمْ به باد شاه پسند محمد فرخ سیر سپران مردم سادگان
 چه قسم کار به نمکخامی فرموده بودند که از دبدبه تسلط آنها
 مردمان دیگر چون بید از باوس لریزیدند مگر ذات
 آصفیاه جاه بود که آنها را بتدبیر و شجاعت معدوم
 ساخته ملک دکن را در تصرف اولیای دولت قاهر
 داشته نتیجه آن این ست که بگفته غرض گویان ادراف
 خود تصور نموده مصمصام الدوله بهادر را دوست خود
 قرار داده اند و افعی که در وقت دولتخواهی مصمصام الدوله بهادر تصور

نیست از زبان و مال و مندی حضرت است اما مردم نو
 دولت و ناآزموده کار از مقدمات سلطنت چه خبر وارد
 دوست نادان بدتر از دشمن داناست تا ناشأ
 بادشاه دارالجماد حیدرآباد که با مردم ناآزموده کار صحبت
 میداشت و صاحبست او باش را همیشه مرغوب طبع خود
 میداشت در طرقة العین سلطنت خود را از دست داد
 همچنان از دوستی مصمصام الدوله بهادر نقلی که بیادم آمده
 بیادشامی و هم حکایت بادشاهی بود که با بوزنه اخلاص
 تمام داشت و صاحب و طلبی خود کرده بود و میمون نیز
 اخلاص دلی و اعتقاد تمام بجناب بادشاه میداشت هرگاه
 استراحت می فرمود بوزنه مذکور از یک دست کف پاک
 بادشاه می آید و از دست دیگر گس را می پرانید روزی
 در آن هنگام که بادشاه بر بستر آرام در خواب بود و میمون
 مستعد در خدمت بود در دایره در مجلس سلطانی رسیده
 معانه نمود که بادشاه را خواب غفلت ربوده و یک
 گس بر سینۀ بادشاه بر مرتبه نشیند و بوزنه او را دفع
 مینماید چون بوزنه از بدافعت گس عاجز شد آخرش لاچار

شده شیری که بر بلنگ پهلوی بادشاه بود آن را علم کرده
 خواست که گیس را از شمشیر و ونیم سازد گیس که بر سینه پادشاه
 نشسته بود و از راه نادانی بخاطر نیاورده که جناب باقا
 خود خواهد رسید درین ضمن دزد که دشمن و انامی پادشاه
 بود بهراس جان خود نه کرده تصور نمود که بادشاه زمان از
 دست این دوست نادان مفت هلاک می شود اگر من
 عوض پادشاه کشته شوم مضایقه ندارد درین ضمن پوزنه
 شمشیر علم کرده را گرفته از دستش انتراع نمود پوزنه از وقوع
 این معنی با او در جنگ آمد و غوغا نمود درین هنگام شاه
 یک بیک از خواب بیدار شده دید که شخص نامحرم با شمشیر
 بر سینه در مجلس او پوزنه با او در شور و فغان است از وقوع
 این هنگام مردم از چهار طرف جمع شدند و دزد را از رسیان
 محکم بسته بجنور بادشاه ایستاده نمودند بادشاه از دزد
 استفسار نمود که تو کیستی و بهراس جان خود نکرده در مجلس
 بادشاهان رسیدی دزد بعرض رسانید که من بار او
 دزدی آمده بودم دیدم که دوست نادان بندگان حضرت
 کار بدشمنی می فرماید بنده ترس جان خود نه کرده و عوض

ذات مبارک مرگ بر خود قبول نموده بے دریغ شمشیر
 علم کرده بوزنه را از دست او گرفت احوال در باب
 این گنہ گار ہرچہ بخاطر مبارک برسد عمل باید فرمود و بسزا
 باید رسانید بادشاہ از بہان روز بوزنہ را دور کرده
 دزر بسیار بہ دزد عنایت فرمودہ خلاص داد این قسم
 دوستی خان دوران بنظر می آید صلاح دولت است
 کہ تمام اعتماد و اعتبار سلطنت بر آصف جاہ گذاشتہ
 بمشورت او کار باید کرد بعد از آن حضرت ظل سبحانی
 بصلاح حضرتہ مہر پرور نواب آصف جاہ را در خلوت
 طلبیدہ فرمودند کہ من شمارا بزرگ خود میدانم سلطنت
 از شماست و من از شما تیم در آنچه صلاح دولت باشد
 بعل باید آورد۔ نواب آصف جاہ اگر چہ گفتہ بادشاہ عرض
 عرض خود تصور نمودہ و از صحبت مردم او باش و وضع حضور
 فیض گنجور نہایت آزرده خاطر بودند اما نظر بر اینکہ مقدمہ
 سلطنت بر ہمے خورد درین وقت تغافل نمودن شرط
 منکوحارگی نیست از راہ دولتخواہی و خیر اندیشی بعض رسانید
 کہ بندہ از راہ خانہ راوی سابق بعض رسانیدہ بود الی

تیر خلا هر سه نماید که مدعی روز بروز غالب و قوت زیاده
 می گرد و تا که بندگان حضرت خود متوجه این مهم نه می شوند
 هیچ مستفسی از دار الخلافت بیرون پا نخواهد گذاشت آنرا
 همین مصلحت قرار یافت که بندگان حضرت خود بدولت
 اقبال متوجه شوند چنانچه بتاریخ هفدهم شهر ربیع الآخر ۱۵۲۰ هجری
 بوجه تبریر نواب آصف جاه حکم شد که جهندهای سرکار
 والا و حبیب امرایان بیرون شهر بر آورده مع پیش خان
 بادشاهی و غیره منتقل باغ ساله مار و بادی استاده بکنند
 چنانچه موافق حکم والا بعسل آوروند بعد دو سه روز مقرب
 که بندگان حضرت از دولخانه کوچ به کوچ بایلغار تمام
 بطرف دار السلطنت لاهور تشریف برند مصاص الدوله
 خان دوران بمبالغه تمام بعضی رسانیدند که والی ایران در
 ملک خود دست هر گزاراده این سمت نیدارد این همه
 طوفان برداشته آصف جاه است برآمدن بندگان
 حضرت بوجه من الوجوه قرین مصلحت نیست اگر این خبر
 تحقیق است گزشتن او از دره خیر محال که سابق چندین
 هزار بادشاهان مثل والی ایران و توران و غیره با فواج پیشا

در ذره مذکور غارت شده اند مستقیماً از آن دره جان
 نشده الحال چه قسم مردم افغانه راه خواهند داد که سلامت
 خواهد گزشت هرگاه خبر تحقیق منتشر شدن او خواهد رسید
 در آن وقت فهمیده خواهد شد آخرش جنبه ها و خیمه ها و پیشخانه
 منتقل باولی تا دو سه ماه لغایت آخر ماه شعبان همان
 قسم ایستاده ماندند و کوچ موقوف گردیده والی ایران
 که قلعه کابل محاصره داشت از آمدن غنیمی و فتوحات
 لاریبی در چند روز قلعه مذکور را نیز مفتوح ساخت و
 از آنجا غنیمت بسیار بدست آورده بر سر دره خمیر رسید
 اول چند روز جماعه افغانه سد راه آنها شده بودند آخر
 الامر دانستند که حریف زده زده تا اینجا رسیده و ملک
 بادشاهی را متصرف شده تا حال هیچ کس از حضور پر نور
 حرکت نمیکنند و کمک بایان نمیرسد لا علاج مردم افغانه
 با آنها راه داده از ذره مذکوره گزرا نسیدند و بعد از آن
 والی ایران به پشور رسیده زمینداران آن ضلوع را تسکین
 نمود که دریای اشک گاهی پایاب نه شده و در ایام سابق
 حضرت خلد مکان براس عبور دریا پل تیار کرده بودند کجا

پیدا کرده و سپند و الاتی تیغ خواهند رسید و جدا وطن خواهند
 زمینداران آن ضلع بے آنکه بدون حاضر نمودن کشتی با
 خلاص خود مانده ویدند چنانچه والی ایران که اختر طالع او در
 اوج بود فی الفور پل دریلے مذکور بستہ در طرقتہ العین عبور
 دریاے اٹک نموده در صوبہ لاہور منتشر گردید و ملک را
 با خاک برابر ساخت تمام خلق اسد و رعایاے صوبہ مذکور
 بجز انب و اطراف رو بفرار نهادند و اکثرے کہ بہار خلافتہ
 شاہ جهان آباد گر بخت آمدہ بودند بحضور پر نور حضرت ظل سبحان
 داد و فریاد نمودند کہ حریف بر سر رسیدہ تمام ملک پامال
 مطلق ساخته وزن و بچہ مایان تہ تیغ نموده بندگان حضرت از
 وقوع این ہمہ طوفان کہ غضب الہی توان شمر دازنوش
 و حواس قالب تہی ساخته از نئے دماغی ظاہر بہ صمصام اللہ
 بہادر فرمودند کہ آصف جاہ بہادر کیفیت رسیدن و
 آوارہ شدن مدعی ظاہر نموده بود کہ بہ ایلغار تمام دارا وہ
 فاسدے رسد و شما دروغ ظاہر کردید خیر خوانی و کاروان
 و کار پر دازی و ہوشیاری شما خوبست معلوم شد
 کہ باین حدتے خیر ہستی بعد از آن بندگان حضرت عالم پناہ

نواب آصف جاه را طلبیده فرمودند که حریف با فوج بلا تعدا
 مثل موو ملخ با این همه نزدیکی رسیده که این جانب را
 از دست خود بکشد باید که شما بند و بست سلطنت و نعمت
 مدعی متوجه شوند نشود که در دام گرفتار شوم الحال اختیار
 اختیار اختیار شماست ما بدولت و اقبال جمیع امرایان
 حضور را با فوج و توپخانه همراهی آنها و هم تمام فوج
 و توپخانه بادشاهی همراه شما متعین می فرمایم که در بعد از
 شما بوده بترو و جانفشانی بردارید اگر چه امرایان حضور که
 هر یک فرعون وقت بودند قسیناتی و اطاعت آصفجاه
 در شان خود ناگوار داشته بودند اما در اول فهمیدند که
 نواب آصف جاه سپه سالار بار بار در معرکه جنگ
 و نبردگاه کار رستمانه نموده و مایان که ناآزموده کاریم
 درین وقت اگر عذر کرده شودترین مصلحت نیست
 آخر الامر همین قرار یافت که بتاریخ غره شهر رمضان المبارک
 سنه الیه نواب آصف جاه سپه سالار و نواب وزیر الممالک و
 قمرالدین خان بهادر و مصصام الدوله خاندوران بهادر
 مظفر خان بهادر و امیر خان و عظیم الله خان بهادر و محمد خان

بنکش و سعد الدین خان دار و عه و توپخانه و غیره و منصبداران
 جزو کل و جماعه و الا شاهی از پیشگاه سر ایا جاہ بندگان
 حضرت دین پرور عالم پناہ رخصت حاصل نموده متصل
 باولی داخل ڈیره شدند و فوج ہفت چوکی و کمل پوشان
 و سرخ پوشان و توپخانه بادشاہی سبز تعین گردید
 کہ ہمراہ آصف جاہ بودہ بمصہ و تر و و جانفشانی شوند
 و از آنجا خبر رسید کہ والی ایران بدار السلطنت لاہور
 رسیدہ دیہات نواح را تاخت و تاراج نموده و خان
 بہادر ذکر یا خان صوبہ دار لاہور با فوج بیست پنجر اسوا
 و توپخانه بیستار در لاہور بود بمقابلہ حریف رسیدہ
 مستعد جنگ اندامر ایان حضور پر نور از شنیدن این مقدمہ
 بارادہ اینکہ مقدمہ جنگ است تا بخود ماچہ رسد با ہم
 مصلحت نمودند کہ جنگ دوسر وار و خدا نخواستہ اگر قضیہ
 منعکس شود این ہمہ دولت و ثروت و مال و خزانہ و جوا
 خدا داد جمع کردہ سالہا کہ ہر یک گنج قارون داشتند
 بدست حریف خواہد رفت و جان ہم سلامت نخواہد
 ماند چندے دیگر درینجا مقامات باید کرد و باید دید کہ

پر وہ غیب چہ بطورے آید و مشیت ایزدی چیست اگر
 از فضل الہی و اقبال شاہنشاہی خان بہادر از عہدہ
 آہنا برآمدہ مظفر و منصور گرد و از اینچہ بہتہ عین آرزو ہا
 بالفعل خود چہ تصدیع باید کرد و از آنجا کہ امرایان حضور
 کہ گاہے روی جنگ ندیدہ بودند و ہمیشہ در سایہ
 خسیانہ خو پذیر و جاے بند مدام در شراب خواری و
 حرامکاری اشتغال داشتند طاقت صعبوت و کربت
 ہمت جنگ و جدل در خود ندیدہ نئے اطلاع نواب
 سپہ سالار خفیہ رقعہ بجناب حضرت عالم پنا مانشہ فرستاد
 کہ درینو لاخبر رسید کہ خان بہادر مستعد جنگ بلکہ
 بر حریف غالب ست از فضل الہی و اقبال سے ڈل
 بادشاہی امید قومی ست کہ مدعی از دست غازیان
 فوج اسلام بدار البوار شتابد و ما جمیع بندہ ہا کہ با فوج
 و توپخانہ پادشاہی ہمراہی خود ہا بر این محکم تعیین
 شدہ ایم بعنایت الہی مظفر و منصور شدہ مراجعت
 خواہیم کرد اما قباحت این ست کہ بندگان حضرت ہا
 فوج قبیلہ دزدانہ اختلافت قشریف ارزانی میفرمایند اگر

خدا نخواسته حریف بالا بالا از راه دیگر بدار اختلاف
 رسیده قابله خود بکند مقدمه تمام شد اگر خان به
 آنرا معلوم ساخت عین مرادست بالفعل مصلحت اغیبت
 که هرگاه مدعی باین صانع خواهد رسید بر یک و منزل
 طرح جنگ انداخته خواهد شد بندگان حضرت ثریا جاه
 آن مصلحت را خوب تحت مدعا تصور فرموده به نواب
 اصفجاه سپه سالار حکم فرستاد که بالفعل چندی دیگر
 بهما بنجا مقامات نمایند پیشتر قصد نکند با وجودیکه درین
 مقدمه نواب اصفجاه بمبالغه تمام به بندگان حضرت پانز
 نمودند که الحال حریف نزدیک رسیده در صورت
 توقف کم همتی مردم همنند بر ابعاد اظا هرے شود درین
 باب هر چه حکم بندگان حضرت عالم پناه جواب دادند
 که تا عید الفطر از آنجا حرکت نه کنند چنانچه موافق حکم
 والا یک ماه و بست روز دیگر متصل با ولی مقامات
 شده بعد از آن خبر رسیده که مدعی خان بهادر را دستگیر
 نموده بلده دارالسلطنت را بتصرف خود آورده از آنجا
 روانه گردید و بنازل طویل میسر بعد رسیدن این خبر

حضرت عالم پناه به نواب سپه سالار آصف جاہ حکم فرمودند
 که اقبال از آنجا کوچ نموده بمصتبله حریف پردازند ما خود بدو
 و اقبال نیز میرسیم چنانچه تاریخ دهم شوال از باولی شش
 کروه کوچ نموده متصل قصبه نرملہ منزل گردید فردای
 آن که یازدهم ماه مذکور بود بندگان حضرت خود بدولت
 اقبال با جاہ و جلال از دارالخلافه کوچ نموده در فوج
 قشریف آوردند و از آنجا کوچ بکوچ تا به کرمانل رسیدہ
 بودند کہ در آنجا ہر کارہ ما خیر رسانیدند کہ مدعی بردارند کہ
 متصل تھا فیس رخت اوبار دارد و کیفیت فوج ہمراہی
 مقابیر از ہر کارہ ما استفسار شد آنما ظاہر نمودند کہ فوج
 ہمراہی مقهور قریب یک لک سوار بلکہ زیادہ از آن و
 سہ لک پیادہ ہاے برقداز موجود است و یک یک جوان
 را رستم بنام تصور باید فرمود خداستعالی فضل خود بکند
 بنظر من سے آید کہ فوج بہت از عمدہ آنها تواند برآمد۔
 نواب آصفجاہ بمحور رسیدن این خبر از زبانی ہر کارہ ما
 بدر بار جهان مدار رفتہ بجناب مقدس بندگان حضرت
 جهان سلطان التماس نمودند کہ جمعیت ہمراہ مدعی ہر کارہ ما

بسیار ظاهری نمایند فدوی درگاه نقشه متصوره بمسئله
 درست کرده آورده است حکم شود که موافق آن ترتیب
 و بد بندگان حضرت جمیع امرایان حضور را طلبیده فرمودند
 که فوج هراول و چند اول و راست و چپ بقسمی که نواب
 سپه سالار ترتیب دهند موافق آن بعمل آید چنانچه نواب
 آصف جاه خود برین کار مستعد شده در میدان متصل کنال
 توپ های خرد و کلان و توپچه ها و ربهکله ها و دیبا که با دبان
 جزائر و بندوق و گنج نال و شتر نال و کهور نال و غیره
 لوازم توپ خانه چه از سر کار بادشاهی و چه از امرایان
 همراهی فواح لشکر حاضر پیکر ها که گرد ماه ترتیب داده و
 پیرامون آن از هر چهار طرف خندق کنیده مورچال
 قائم نمودند غرض که نواب سپه سالار توپخانه را فواح لشکر
 بقسمی ترتیب داده بودند که گویا قصر قصیر و سد سکندر بسته اند
 و بهر یک امرایان لشکر حاضر اثر تاکید نمودند که بر مورچال
 خود با تانم بوده فوج غنیم که از هر چهار طرف نمودار شود
 و بمقابل توپخانه رسد از شلق توپخانه بزنند اگر چه فوج و لوپچا
 بلا قصد بود اما بنا بر این که مردم بهند ناآزموده کار بودند

و از دهشت فوج جنگی مدعی کسب مستغنی جان در قالب
 نداشتند و هر ساعت و هر لحظه دستها بدرگاه الهی برداشته
 همین و در بر زبان داشتند که خدا بیغالی فضل خود بکند
 و شرم و آبرو نگهدارد که بلاهای عظیم در ملک هندوستان
 رسید درین ضمن هر کاره های فرستاده برهان الملک و
 سعادت خان بهادر رسیدند که فدوی در گاه جنب
 منتشر شدن مقابله با راده فاسد شنیده بلا تماشای بر
 جناح استعجال کوچ بکوچ با یلغار تمام خود را از قلعه
 بخدمت رسانیده که فردا که چهاردهم ماه ذیقعده است
 سعادت ملازمت حاصل بنیاید تا رسیدن فدوی طرح
 جنگ بنیاید انداخت اگر چه از رسیدن برهان الملک
 مردم لشکر را فی الجمله خوشی و استقلال حاصل شده بود
 مگر از بد باطنی او مطلع نبودند که او با عنینیم سازش دارد
 و خرابیها خواهد کرد کیفیت بند و بست و نظم و نسق
 دالی ایران چه بیان نماید که از دهشت و تسلط او
 جمیع سر کرده ها و مردم سپاه همراهی او همیشه دستبسته
 حاضر بود منتظر الاشارت بودند هر وقت برائے

هرگاه که حکم شود بلا تماشای مانند برق برجسته بالضرام
 رسانند چنانچه والی ایران طماس علیخان و معین ^{الکلیک}
 و مصطفی خان و باقی علیخان و غیره ارکان سلطنت خود
 را بجنور طلبیده مصلحت نمود که با دشا ه هند با فوج
 و توپخانه بلا قعدا متصل کرناں برای جنگ مورچپال
 قائم نموده می خواهد که از توپخانه طرح جنگ اندازد
 بمقابل توپخانه رستن قرین مصلحت نیست بالفعل
 ده هزار سوار قراول بر فوج هند برود و فوج لشکر به
 تفاوت ضرب توپ و تبر نمودار شده رسد غله و چاره
 و غیره بند نماید و بقسمی از هر چهار طرف لشکر تقید کند که
 متنفس از لشکر بیرون نتواند برآمد و از بیرون و حمل
 نتواند شد - چنانچه نهم ماه ذی قعدہ سال الفوج غنیمت گرد
 لشکر منتشر گردید و دیهات جوایب و اطراف را آتش
 داده بخاک برابر ساختند و هر متنفسی که از مردم هند
 در آنجا می دیدند بے دریغ تیغ می کشیدند و هر موضع که
 لشکر تاسی چهل کرده آباد بود و از آنجا رسد غله و گاه بسید
 تاخت نموده آتش می دادند و غله و غیره و چاره دیهات

اطراف را در لشکر خود می رسانیدند و از معرکه ظفر طرا
 مشفقانه و احدی از دهبشت فوج غنیمت که هر یک خود را
 رستم زمان می شمرد و تیغ بے دریغ آنها در میدان نبرد
 کار رستمانه و ذوالفقار حیدری میگرداند از مورچال
 پیچکس پاپیرون نه می توانست گذاشت که بتدارک
 آن پردازند و سواران غنیمت بے وسواس و بے محابا
 نواح لشکر دست قطاول دراز کرده بودند پانی پسته
 و سول پسته قصبه های معتبر را که در آنجا ساہوکاران و
 تجاران عمده سکونت داشتند و مال کز و کزها در آنجا بود
 در طرقة العین غارت نموده از آنجا غنیمت بے شمار
 بدست آوردند و جمیع ساکنان ببرد و قصبه ند کور را تیر
 تیغ نموده و حویلیهای پخت و سنگین را آتش دادند و قسمی
 بنجاک برابر ساختند که گویا گابے در آنجا آبادی نبود
 غرض که سواران بہادر پیشہ فوج والی ایران نواح
 لشکر بجدی تعقیب نموده رسد غلہ و چارہ و غیرہ بند
 نمودند کہ نرخ غلہ در لشکر بر تیر و بگرانی آورده کپنج
 روپیہ را یک آثار آرد گندم بہم نہ میرسد و گاہ و ہیمہ

اگر کسی برائے خلال خواهد در نیا بدرفته رفتہ در رشتگی
 وفاقہ کشی حالت مردم سپاہ و اسپان لشکر بجدے سیدہ
 کہ گویا در جان قالب ندارند و از خوردن گوشت چارپا
 شکم مردمان جاری گردید کہ از بے طاقتی طاقت ہر میت
 نداشتند و بسیارے از ہمیں سبب و اکثرے از
 آزار ہلاک شدند و آنہا نیکہ حیات چندے باقی ^{شستہ}
 زندہ مردہ ضعیف شدہ بودند غرض کہ ہر یکے در واپلا
 و یاد خدا مشغول بودند درین ضمن بتیاریج چار و ہم بقعیدہ
 ۵۲ھ ہجری خیر رسید کہ برہان الملک برہشت کر وہ از
 لشکر ظفر پیکر فرود شد امر و زار ارادہ دارد کہ سعادت
 ملازمت حاصل نماید بہ مصمام الدولہ بہا در حکم شد کہ شام
 پیشوارفتہ اورا بیارید چنانچہ معرفت مصمام الدولہ بہا
 بہان روز وقت شب ملازمت برہان الملک شد بعد
 حصول ملازمت بجناب بندگان حضرت ظاہر نمود کہ الی
 وقت تر دوست بفضل الہی و اقبال بادشاہی جانفشانی
 قصور نخواہد کرد و مدعی را دستگیر نمودہ در پایے حضرت
 خواہم انداخت بعد از آن بندگان حضرت برہان الملک را

رخصت فرمود که چون پنج سفر و ترد در راه بر طبیعت شما
 مستولی است این وقت داخل ڈیره شده آرام نمایند
 چنانچه بر بان الملک رخصت شده بڈیره خود رسیدند
 فردای آن وقت صبح که پانزدهم ماه مذکور بود هر گاه با
 به نواب بر بان الملک خبر رسانیدند که بهیر و بنگاه فوج
 که از عقب می آید فوج مقابله بیک نمودار شده
 بر مردم بهیر افتاده از آنجمله بسیارے مردم را تیغ
 نموده بنگاه را غارت نموده بردند بر بان الملک از
 غرور شجاعت و مردانگی خود و کثرت فوج و توپخانه
 بجز رسیدن خبر میان وقت از ڈیره خود سوار شده
 در دربار نزد بندگان حضرت عالم پناه رسیده این همه
 کیفیت را ظاهر نموده بعرض رسانید که فدوی الحال
 همین وقت بجنگ حریف متابله نماید و طرح
 جنگ می اندازد در آن وقت نواب آصفجاه سپهسالار
 که در دربار ممالک مدار حاضر بودند به بر بان الملک
 مبالغه تمام گفتند که امر در جنگ نه باید رفت و کار بظرف
 نباید فرمود بر شما در قلعہ خود که با کثرت میداران

جنگ کرده فتح یافته اند این جنگ را مانند آن تصور نکنند
 این جنگ سلطانی است خصوص قزلباش ایرانی مشهور است
 هرگاه فوج عنیم که بمقابلہ بیاید از شلق توپخانه بجنگ
 پیوسته بعد از آن یورش باید نمود برهان الملک که دل
 خود دغای داشت بدون حکم بندگان حضرت نعل سبجانی
 از غرور و تکبر تمام گفته آصف جاہ را بنحاطرینیا و رده
 و از آنجا سوار شده بمقابلہ فوج عنیم روانه شده مردم
 فوج هرگاه خبر یافتند که برهان الملک سردار خود با معدودی
 بجنگ مقابله با لیغار تمام رفتند از آنجا سواران خوش
 اسپه قریب شش هزار سوار از عقب آمده شریک جنگ
 شدند و تمام توپخانه همان قسم افتاده ماند چون فوج
 عنیم قلیل بود برهان الملک فوج جز تصور نموده مثل
 پلنگ که بر آهوجست میکند ریخته بجنگ تیر و تفنگ
 و شمشیر در رسید قریب دوسه هزار سوار را شربت مرگ
 چشانید اکثری ازین طرف هم بکار آمدند فوج عنیم تاب
 استقامت نیاورده رو بفرار نهادند و برهان الملک
 متعاقب آنها پنج شش کرده زده زده نزدیک لشکر عنیم

رسید که از آنجا یک سواران فوج متا بهیر مثل مور
 و ملخ بر فوج برهان الملک رسیده از هر چهار طرف یورش
 نموده بجنگ پیوستند تا یک پهر جنگ و جدل در میان
 بود آخرش تمام فوج بهراهی لشکر برهان الملک تیر تیغ
 رسید و خود با جمعیت قلیلی در میان فوج مانده نزدیک
 بود که بدست جماعه متا بهیر دستگیر شود درین هنگامه
 برهان الملک بنواب آصف جاه و خاندوران بهادر
 پیغام فرستادند که من بفضل الهی و اقبال شاهنشاهی
 زده زده نزدیک لشکر غنیم رسیده بودم که یکایک فوج
 غنیم بان مور و ملخ منتشر شده از هر چهار طرف بخت
 الحال فدوی درگاه با معدودے چند مانده اما حال بجا
 خود قائم هست اگر کلبک بنده میرسند بعنایت الهی
 با اتفاق یکدیگر مدعی را با فوج معدوم میسازیم مصمصام
 الدوله بهادر از راه نادانی و نا کرده کاری که از دغا بازی و
 بے وقوفی برهان الملک واقف نبود بجز دستماع
 این خبر در خاطر اندیشه نمود که برهان الملک تنها نزد
 خود شرط سپا گیری نموده و کار رستمانه کرده فیما بین سپاه

و آصف جاہ عناد بہ مرتبہ کمال است اگر درین وقت
 شریک برہان الملک شویم و فتح نصیب ماگردد و زخا
 و اعتبار سپہ سالار بحضور بادشاہ دین پناہ نخواہد ماند
 این فکر ناقص بخاطر آوردہ و فوج و توپخانہ خود را کہ در
 مورچہ پال ترتیب دادہ آصف جاہ بود بر ہم دادہ
 بدون حکم اقدس و اطلاع امرا یان دیگر مع مظفر خان بہا
 برادر خود و فوج کمل پوشان و غیرہ بر اے ملک
 برہان الملک بمقتابلہ فوج عظیم در رسید و جنگ عظیم
 واقع شد چون مصمام الدولہ بہادر از راہ جہالت و نادانی
 و بے تدبیری تمام جنگ انداختہ بود و آخر شکست خوردہ
 و تمام فوج ہمراہی او بکار آمد و مظفر خان بہادر مع
 پسران و سرگروہ کمل پوشان و غیرہ پانزدہ کس سردا
 عمدہ از تیغ بے دریغ آنها شربت مرگ چشیدند و مصمام
 الدولہ بہادر زخمہای کاری برداشت و برہان الملک
 نمک حرام زندہ دستگیر مقاہیر گردید ہر گاہ کہ خبر
 سگت مصمام الدولہ بہادر و دستگیری شدن برہان الملک
 بہ بندگان حضرت ظل سبحانی رسید بہ خواب آصف جاہ

حکم شد که شما بملک مصصام الدوله بها در جلد خود را
 برسانند نواب سپهسالار که با فوج و توپخانه مستعجل
 جواب العرض نمودند که برهان الملک و مصصام الدوله
 بها در بقسمیکه کار بے تدبیری فرمودند نتیجہ آن فی القوا
 یافتند مثل آنها خانه زار ادا دہ غارت شدن لشکر
 ندارد و تا مقدور و وسیع امکان خود از تدبیر نخواهد گزشت
 پیشتر ہرچہ مشیت ایزدیت بعلم خواهد آمد آخر الامر
 مصصام الدوله بها در با معدودے چند بوقت نصف
 شب گریخت و بہ لشکر ظفر پیکر رسیدہ فرداے آن کہ
 شانزدہم ماہ مزبور بود مصصام الدوله بها در جان بحق
 تسلیم نمود بعد از آن خلعت میر بخشگیری از انتقال
 مصصام الدوله بها در بہ نواب آصف جاہ مرحمت شد
 والی ایران از دستگیر شدن برهان الملک و گریختن
 مصصام الدوله بها در کہ ہر دو سرداران صاحب شہ
 فوج بودند شکر بدر گاہ الہی بجا آورده بارکان سلطنت
 نمود گفت کہ فتح اول بنیب اولیای دولت قاہرہ شد
 ۱۱! حقیقت این است کہ اگر چہ شجاعت مردم بہن معلوم شد

اما توپ خانہ بے شمار و بلا تعداد ہمراہ بادشاہ بہت
 خصوصاً آصف جاہ نظام الملک بہادر سپہ سالار کہ
 مردم دیرینہ و صاحب تدبیرست بارہا جنگ آزمودہ
 و در میدان نبرد کاررستانہ نمودہ در صورت
 جنگ اول اینکه طرفین فوج اسلام است مسلمان
 کشی خواہد شد دوم اینکه فتح و نصرت داد الہیست
 و احد اعلم بکدام کس نصیب شود اگر بنصائح
 راضی نہیستہ و الا مقدمہ جنگ خود در پیشست
 بہر کہ خدا تعالیٰ نصیب کند چنانچہ ہمین مصلحت قرأ
 دادہ ولے ایران حسین الملک وزیر خود را واقع
 ہفدہم ماہ مذکور نزد آصف جاہ فرستاد کہ یہاں
 مابدولت و اقبال و محمد شاہ بادشاہ برادر ہیست
 و بیچ خصومت نیست در ایام پیشین بزرگان این
 جانب و بادشاہ شہاچہ قدر ارتباط و احسان
 با یک دیگر مرعی میداشتند و ہمیشہ از راہ دوستی
 بنامہ و بیعی نام و تحفہ و تحائف و اقزونی احسان
 سے کوشیدند و بوقت ضرور با مدد و اعانت

منوجه می شدند و شنیده باشند که درین ایام جماعه
 افاغنه چه قسم بر ملک اینجانب تقدی نموده بودند با
 وصف در خواست نمودن کمک و خزانه بادشاه
 شما از راه بی انصافی و ناعاقبت اندیشی اخلاصها
 پیشین را بر باد داده متوجه نه شدند بهر حال قصه کوتاه
 الحال ما را به سلطنت هندی غرضه و مطلب نیست
 سلطنت هندی به بادشاه شما مبارک است مطلب
 این است که مابده دولت و اقبال از مدتها بر سر
 مهم متوجه ایم و وزیر بارخساره شدیم مطلب سید
 مابده دولت و اقبال این بود که مبلغ ترضی بزرگان
 اینجانب که بر ذمه بادشاه شما طلب است و
 سوائے آن مبلغ دو کڑور روپیه دیگر نذر بر اخلاصها
 پیشین درین وقت مد نمایند و شوق دیدن بادشاه
 شما که از مدت در سرداشتم باین تقریب نیز میسر
 خواهد شد. نواب آصفجاه این همه کیفیت را بفر
 بندگان حضرت رسانید بادشاه جهان پناه
 جواب دادند که مابده دولت و اقبال از فیلسوفی

و منکر اجمی برهان الملک واقف بنو دیم که آخز نرو و غا
 خواهد باخت و بقول حضرت مهرداد واقفی در دخواست
 و دوستی خان دوران به سادر قصور بنو و اما از راه
 جهالت و نا کرده کاری جان خود را مفت داد
 و هیچ کار نه برآمد الحال شما بزرگ و دانا هستند و
 کجدار و مرز زمانه خوب واقف اند در آنچه مصلحت
 خوب باشد قاپوس خود باید کرد و نواب معز الیه
 ظاهر نمودند که در دستگیر شدن برهان الملک بهار
 و فوت کردن مصمام الدوله بهادر که بر دوسر وار
 عمده صاحب فوج و توپخانه بودند تمام مردم سپا
 به استقلال شدند و رفت ایان و فوج جنگی همراهی
 فدوی در گاه دروکن وزیر الممالک که جمعیت شایسته
 همراه دارد از جنگ نا آشنا اند سول آن اند
 سبب گرانی و فاقه کشی مردم لشکر و اسپان بحدی
 ناتوان شده اند که طاقت حرکت از حیا ندارند
 هر گاه این قسم حالت تنگ که به لشکر رسیده باشد اعتباراً
 چنین فوج طرح جنگ انداختن نهایت ابله نیست

اول پیغام صلح که از طرف حریف رسیده همین راتح
 عظیم تصور نموده صلح باید کرد چنانچه بگفته آصف جا
 همین مصلحت قرار یافت که همان روز نواب آصفجاه
 معیت معین الملک ملازمست والی ایران که خود را ^{پنجاه} شاه
 مشهور نموده بود حاصل ساخت شاه مذکور از ذات
 بابرکات و دستور دانی و قاعده آصف جا به ما
 بسیار مخطوط شده عنایات و تفضلات کمال نموده ^{خلعت}
 خاصه مرحمت فرمودند و گفتند که میان ما و شما
 قرآن مجیدست هرگز از قول نخواهم برگشت چون
 شوق دیدن بادشاه شما از مدتها مضمر ^{که ضمیر خورشید}
 نظیرست در خمیه علمیده با یکدیگر ملاقی شده مسرور
 شویم نواب آصف جا به عرض رسانیدند که از ^{بچه}
 خداوند نعمت و فدوی درگاه نیر همینست که
 با یکدیگر ملاقات نموده که درت از خاطر طرفین با
 برآورده شود و بدستور پیشین با استحکام بنیان
 خصوصیت و اتحاد پروازند بعد از آن والی ایران
 از راه بن و عمیاریگی نظر بر اینست که اعتبار بنفراید

نواب آصف جاه را رخصت فرموده و دفعه دوم
 که نواب آصف جاه سپه سالار حسب الظلمت حضرت
 شاهنشاه رفتند والی ایران که در فن عیارگی و
 فریب ثانی حضرت عالمگیر بود از راه عیاری گفت
 تا وقتیکه بادشاه شما ملاقی نه میشوند اعتبار صلح نه
 می آید بهترست که شما همین جا باشند و از ملاقات
 بادشاه خود دل ماسا دگر دانند نواب آصف جا
 پی بجهت ما برده دریافتند که والی ایران براه دغا با
 قابوے خود نموده نواب آصف جاه هم که خود
 استاد کارل و ارسطو فطرت بودند در جواب آن
 التماس نمودند که فدوی امروز بهمین اراده بجناب
 اقدس رسیده که ملاقات هر دو بادشاه سلیمان
 اقتدار زود بشود تا که این معنی بعرضه ظهور آن می رسد
 فدوی خود از اینجا حرکت نه می کند و بودن زیر قدم
 میمنت لزوم سعادت ابد بخود می داند چنانچه در
 روز نواب آصفجاه در شکر حرف سکونت و زیند
 و سواران سرکار تعیین بودند نواب آصف جاه از

از وقوع چنین مقدمه متامل شده و منکر با در خاطر
اندیشیده در دل تصور نمودند که ما نیز در دام حریف
آمده ایم الحال بیچ ترد و پیش رفت نیست و سلطنت
همند معذورم میشود و مصلحت و قابول وقت همینست
که موافق گفته والی ایران بعمل باید آورد و چنانچه
نواب آصف جاه به بندگان حضرت پیغام فرستادند
که رسیدن آن حضرت برائے ملاقات حضرت شاهنشاهی
قرین مصلحت است و سوائے آن مصلحت دیگر نیست
بندگان حضرت که تمام نیک و بد به اختیار نواب
آصف جاه سپرده بودند قبول فرمودند که عنقریب
میرسم و وزیر الممالک قمرالدین خان بهادر بے خبر از
کجدار و مرزبانان بود بیاد شاه مصلحت داد که برهان
الملک و مصاصم الدوله بهادر که هر دو قصد قتل
چه شد و الحال که نواب آصف جاه خود بخود رفته دام
حریف گرفتار آمده چه خواهد شد سلطنت از ذات
حضرت قائمست در صورتیکه بندگان حضرت خود
به دولت و اقبال در آنجا تشریف فرما شوند و حریف

قابوے خود بکند مقدمہ آخرے شود بندگان حضرت
 گفتہ وزیر الممالک قرین مصلحت نہ دانستہ مقرر فرمودند
 کہ جست ملاقات والی ایران تشریف ببرند چنانچہ
 واقع بتاریخ بیست و دوم شہر ذیقعدہ سالہ بندگان
 حضرت و وزیر الممالک بہادر در لشکر حریف تشریف
 بردہ ملاقات نمودند بعد از آن والے ایران نیز دید
 کہ بفضل آہی چنانچہ می خواستم بعرضہ ظہور رسید کہ
 مدعی خود بخود آمدہ گرفتار شدہ بعد ملاقات بندگان
 حضرت شاہنشاہ بہ بندگان محمد شاہ از راہ ضیاع
 بحقارت تمام فرمودند کہ در میان ما و شما برادریست
 اما کہ ام طریقہ احتیاج کردہ مرغوب طبع خود
 کردہ اند کہ مثل ہندوان تشرش ریش بودہ دلہا
 چست و تنگ بطور زمانہ بر قامت خود راست
 کردہ اند تا این مدت در مجلس او باشند اوقات
 خود بسر بردید باز از ہمین رو دعوی سلطنت
 ہندوستان سے دارید و قمر الدین خان کو دن مطلق
 را وزیر خود معترف کردہ انتظام سلطنت سے نماید

بعد این همه گفتگو حکم شد که این همه با را بسند نمایند
 و سواران بر اے خزانه و جواهر و توپخانه و اسپان
 و فیلمان و غیره کار خانجات بادشاهی و امرایان
 تعیین نمایند بجز در صادر شدن حکم چو کی سواران بر
 خزانه و غیره جمیع کار خانجات قایم شد بعد از آن
 حضرت شاهنشاه بر مان الملک را با پانصد سوار کلاه
 پوشش همراهی خود بدار الخلافت رخصت فرمودند
 که پیشتر رفته بند و بست اینجانب در قلعه بادشاهی
 نمایند مابعد ولت و اقبال نیز متعاقب زود میرسیم
 چنانچه واقع تاریخ بیست و نهم شهر مذکور بندگان
 حضرت شاهنشاه از کرمان کوچ فرموده بتاریخ نهم
 ذیحجه ۱۱۵۲ هجری در قلعه شاه جهان آباد داخل شدند
 و بر تمام دروازه های قلعه چوکیات خود قائم نمود
 بر اے سکونت فرمودن خود دیوان عام و خاص و
 مئمن برج و غنبره مکانات عمده و مطبوع مقرر
 نمودند و بر اے بندگان محمد شاه حکم شد که در پیش محل
 سکونت درزند و به امرایان و متصدیان کار خانجات

تاکید اکید شد که موجودات خزانہ و جواهر خانہ
 وغیرہ و دوفینہ سابق یعنی بادشاهان پیشین و خزانہ
 و جواهر جمع کرده حال و موجودات صلح خانہ
 و اصطبل و شتر خانہ و غیرہ کارخانجات بادشاهی
 جمیع امرایان بدینند و بلا تفاوت نشان نموده
 پانند از حضرت شاهنشاهی نمایند و الا یک یک را
 بردار کشیده خواهد شد و یہ رسوائی و خرابی تمام
 خواہم گشت چون از بدیدہ و دمشت حضرت شاهنشاهی
 جان در قالب نداشتند فی الفور از خزانہ و جواهر و
 کارخانجات بادشاهی نشان دادند و نواب آصف جاہ
 و وزیر الممالک و سرطبندخان و امیرخان و عظیم اللہ
 خان و امرایان و متصدیان جزو کل و خواجہ سراہان
 سرکار والا کہ ہر یک گنج قارون داشتند انکہ پانند
 حضرت شاهنشاهی نمایند پاس آبر و امان جان خود
 ندیدہ فی الفور بلا تماشائی پیشکش نمودند سوائے آن
 در بلدہ دار الخلافت طرفہ ہنگامہ رودادہ کہ واقع تاریخ
 دہم ماہ ذی الحجہ الیہ وقت شب جامعہ اوباشان

شهر و لچه های جامع مسجد بسان مورد طخ فراهم شده
 در تمام شهر غلغله برداشتند که بادشاه والی ایران امروز
 در عیش محل نزو بندگان حضرت محمد شاه رفته بود در آنجا
 زنهای قلماق و حبشی که مصلح و مستعد بودند قابوس
 وقت یافت شاه مذکور را از ضرب شمشیر بجان کشیدند
 و فتح و نصرت نصیب بندگان حضرت محمد شاه گردید
 هنگامه و غلغله بر پا کرده و شمشیر علم نموده بان و بندوق
 و تیر سرداوند و از هر چهار طرف بر جماعه کلاه پوشان
 که رو بروی مندی قلعه بادشاهی و گرد و پیش
 جامع مسجد و چوک سعد الله خان و چاندنی چوک فرود
 آمده بودند یورش نموده از جماعه آنها هر کرا که بر جا
 یافتند فی الفور چاکلی بکار برده و درینج ترتیب نمودند
 جماعه کلاه پوشان اگر چه جنگی بودند اما بسبب اینکه
 افواه کشته شدن سردار خود عام شنیده بر استقلال
 تمام گردیده در هر کوی و برزن نهر میت گرفتند و
 مردمان شهر در هر کوی و راسته بازار که مغل
 ایرانی را می دیدند بجان می کشیدند غرض که این هنگامه

تمام شب مانند قریب چهار پنجه از مغلیه کلا پوش
 کشته شدند در آن وقت نواب آصف جاه در بخارا
 بر بان الملک که بیمار سخت بود نشسته بودند و ازین
 ماجرا اطلاع نداشتند و وزیر الملک قمرالدین خان
 بهادر و محتسب الالدین خان بهادر خلف سپه سالار
 که بخانه خود می بودند بعد اطلاع این هنگامه بوسواس
 اینکه مبادا در خاطر مقدس حضرت شاهنشاه خواب
 گزشت که هنگامه بر پا کرده اینهاست جانبر نمیوانیم
 فی الفور بلا تماشای خود را در قلعه رسانیده عذرها
 نمودند بندگان حضرت شاهنشاه که نهایت در غضب
 و غصه بودند از اصغار چنین هنگامه به بیداری
 و اعتراض تمام فرمودند که این چه هنگامه بر پا کرده
 شماست و ارشاد شد که آصف جاه را همین وقت
 کشته بیارند چنانچه سزا دلان سرکار نواب آصف
 جاه سپه سالار را موافق حکم حاضر ساختند و اینهمه
 را در زمره گنہ گاران ایستاده نمودند بندگان حضرت
 شاهنشاه خود بنا بر اینکه او شان به شکر غلغله نوع

دیگر برداشته هنگام عظیم بر پا کرده اند و ازین غلغلہ
 مردم سپاہ بہرہی خود نے استقلال شدہ اند وقت
 آخر شب خود را بالائے دروازہ قلعہ رسانیدہ باو
 بلند بسر کردہ باو مردم سپاہ بغضب تمام حکم فرمود
 کہ تمام ساکنان شہر را قتل عام بکنند چون مردم سپاہ
 دیدند کہ سردار خود بغض اکی حی و قایم ست
 موافق حکم والا در ہر کوی و برزن و راستہ
 چوک سعد امہ خان و چوک چاندنی وغیرہ منتشر شدہ
 قتل عام شروع کردند و از مردوزن و پیر و ضعیف
 و جوان و بیمار و بچہ ہائے معصوم بیچ کس را نہ گذار
 تا دوپہر هنگام قتل در میان بود غرض ہر کس بمقابلہ
 اینہائے رسید فی الفور از ضرب شمشیر و تبر خاک
 عدم غلطید و شمار قتل مردم قریب یک و نیم
 لاک شدہ و نقد و جنس زر و زیور و جواہر و ظروف
 طلا و نقرہ آثات برنجی و مسی و پارچہ ہائے زرین
 وغیرہ مالیت کردہ ہا از صرافان و جوہریان و
 سوداگران وغیرہ مردمان ساکنان شہر از غنی تا

به مفلس بجا رست رفت و حویلی های عمده که هر یک
 مکان قصر قیصر محل کیتباد توان شمرد و هر دو راسته
 و کاکین چوک سعد اسد خان و چاندنی چوک و نواج
 جامع مسجد از قلعه بادشاه تا به عیدگاه و پل شیرینی
 سه چهار کرده مسافت دارد و آتش داده بخاک برابر
 ساختند نواب آصف جاه و وزیر الممالک و غیره
 که در زمره گنهاران ایستاده بودند بعجز و انحاح تمام
 بجناب حضرت شاهنشاه ظاهرنمودند که مایان دین
 مقدمه بجسد که اصلا اطلاع نداریم نواب آصف جاه
 ظاهرنمودند که فدوی درگاه بر طبق حکم اقدس تمام و
 دشت بخانه برهان الملک نشسته بود وزیر الممالک
 بخانه خود ازین ماجرا هرگز اطلاع نداشتند درین
 صورت ما بنده های تقصیر داریم و او با شان شهر
 چنانچه کردند بافتند الحال امیدوار فضل و کرم ایم
 حضرت شاهنشاه بقهر و غضب تمام جواب داده
 فرمودند که تا حال چه شد بعد قتل مردم تمام شهر حالت
 شهادت همین قسم خواهد شد بعد از آن نواب سپهسالار

التماس کروند کہ مایان دست بستہ حاضرہ ستیم سرچ
 بخاطر مقدس رسد قبول ست بکشند خواه بنوازند
 اما خدا و رسول شاہد حال ست کہ مایان را ازین
 ہنگامہ خنہ پوری نیست بعد از آن بندگان حضرت
 کہ خداستغالی در دل آن جلا و جسم انداختہ ہم
 شدہ بہ نواب آصف جاہ فرمودند کہ برائے خاطر
 شما بخشیدیم والاے خواستم کہ چون ساکنان این
 نہایت بے حیا و بے غیرت اند کہ وقت جنگ
 ہزیمت اختیار می کنند و بوقت صلح جنگ میروانند
 از یک طرف بقتل رسانیدہ منتفسہ را جانبر شدن ندیم
 اما چون شما ہا کہ از خود حاضر شدند و بجز و الحاح
 در پیش آمدند برائے خاطر شما معاف کردیم بعد از آن
 شاہ مذکور حکم فرمود کہ الحال قتل موقوف نمایند
 و بہ سد می فولاد خان کو تو ال شہر حکم شد آنہا سیکہ
 مصدر این فساد شدہ آنہا را پیدا بکنند والا در کل
 تو اسمہ کشیدہ خواہم کشت کو تو ال مذکور از دہشت
 و ہراس تمام کہ خود قتل میشود بحجت وجوے آنہا

سعه موفور بکار برده آنها را پیدا کرده حاضر خست
 و از خارج نیز نظر بر شد که سید نیاز خان و شهباز خان
 و اعزاز خان که مفید معتمدی اند و وقت شب آنها
 شریک جنگ بودند حکم والا صادر شد که گنه گاران
 پیدا کرده که توالت را بر دار کنند و سید نیاز خان و غیره
 را طوق و زنجیر نموده محبوس نمایند موافق حکم والا
 بعمل آورند و بعد دو سه روز فرمودند که سید نیاز خان
 و غیره در قید اند و بروی وزیر الممالک که خان
 مذکور خویش وزیر مذبور بود از کار دستگم آنها دریده
 بکشند آن روز در تمام شهر همچنان دست غالب
 شده که تا کجا بعضی بیان آرزو عرض که تا دو ماه
 همین هنگامه کشت و زود گیر و دار و در میان بود که
 جمیع ساکنان شهر جان در قالب نداشتند و از زندگان
 دست شسته امید منقطع کرده بودند بعد ضبط شدن
 خزانه و جواهر و عنبره کار خانات با و شاهی و جمیع
 امرایان و خواجه سرا یان بندگان حضرت شاهنشاهی
 فرمودند که جمیع ساکنان شهر از خاص و عام همه

شمول و مالدار از خصوص متصدیان و و کلا عده مردم
 بنود اینجبار و جواهر و زیور کرد و با دارند و از کثرت
 مال و منال فرعون وقت اند بهر یک قدغن نمایند
 که یک بهر تدر ز و جواهر و زیور موجود داشته باشد
 نظر بیاس آبرو و ناموس و امان جان خود بلا تفتاب
 پاندا از بندگان حضرت نمایند و الا در حسد ابائی
 رسوائی تمام گرفتار خواهند شد چنانچه به آصف جا
 و غیره امرایان حکم شد که پوره جات شهر بهر یک کس
 تقسیم نمایند که خانه شماری نموده ز راز بهر یک کس
 وصول نمایند و فوج سه کار مابد و لت همراه شما
 تعیین میسر مایم درین مقدمه هر کس یک در اوای
 ز سر کار عذر در پیش آر و از آنها زده و بچیر مست
 نموده و وصول نمایند درین هنگامه متصدیان کلا
 بلده مثل ساگر مل نائب دیوان خاص در آب
 مجلس رای و راجه جگل کشور و وکیل صوبه دار بنگاله
 و رای ندرام وکیل اعتماد الدوله و پسران
 راجه و پیرام و رای ندرام و رای بشوناب

و غمبیره که در اولی زر و زیور و جواهر که
 این همه جمع کرده مدتها مفت میرو و عذر نموده
 مفلسی خود و ظاهرا هر ساختند و عرض نمودند که این قدر
 زر و جواهر که بندگان حضرت میخواهند با مردم
 نزیب از کجا آریم که از عهده آن بر آیم آتش
 معروضه آنها در پیشگاه خلافت منظور نشد حضرت
 شاهنشاه بقصر تمام به طهماس خان که جلا و صفت
 و نمونه غزائیل و ملک الموت بود حکم و الا صادر شد
 که تقید تمام سرزنش نموده زرها و صول نمایند چنانچه
 خان مسطور اینهارا در تقید سخت گرفتار نموده از
 چوب بانس و پاپوش و کف پایی و تازیانه
 زدن آغاز کرده بعضی که پیر و ضعیف بسیار بودند
 تاب زو و کوب نیاورده هلاک شدند بعد از آن
 این همه با نادم و پیشیمان شده زر و جواهر که نزد
 خود با همیاد داشتند پاندا از بندگان حضرت شاهنشاه
 نمودند عرض متصدیان اینجبا بیعزت و بی آبرو
 شدند و زر هم دادند و بهمین قسم از جمیع ساکنان شهر

از خاص و عام زده زده جبراً و قهر از رهای ط
خواه وصول نمودند الحال در شاه جهان آباد نام
و نشان زر باقی نمانده و ناموس اکثری مردم عهد
و غیره بدست اخلادان افتاده و بسیاری ثمان
عصمت سرشت بیاس ناموس جان بهمان
آفرین سپردند نهایت قهر آهی بردار الخلافت
شاه جهان آباد نازل شده و از هر کس از که و
می جان در تن نداشت فی الحقیقت قیامت
نمودار بود و سوا و ویلا شغل دیگر نداشتند
هر گاه که خزان و جوهر بلا تعداد و بی شمار در سرکار
حضرت شاهنشاه داخل گردید - روزی شاه
به بندگان حضرت محمد شاه فرمودند که من دعوی
سلطنت شما نداشتم و با وصف اطمینان
و سر کر که قرض بزرگان مابدولت و اقبال بر
ذمه بزرگان ششامی برآید و از مدت زرسالیا
سرفار و در خزانه داخل نه گردیده و از مدت که بنا بر
انتظام ملک و تنبیه افغانه و غیره متوجه بودیم دین

مهمبازر بسیار خرج شده و سوائے آن دو کروی^ط و
 دیگر بیاس اٹھا و قدیم ارسال نمایند بخاطر شما
 نگرشسته برگفتہ ناکر و کاران اینقدر پیشمانی و حیرانی
 با دیدند انچه کردند از خود کردند و شخصی که لایق انتظام
 امور سلطنت است او را راضی نہ میدارند یا
 کہ ذات آصف جاہ را عنینت شمرده بصلاح
 و تدبیر او کارے کرده باشند و این قسم
 بے خبر از امورات سلطنت نباشند این قدر
 سخنان فصیح بہ محمد شاہ بادشاہ نادر شاہ
 شہنشاہ گفتہ و قدرے زرجواہر تو اضع کردہ
 بتاریخ ہفتم شہر صفر المظفر ۱۱۵۵ لاکہ ہزار و یک صد
 پنجاہ و سہ من ہجرۃ النبوی صلی اللہ علیہ و آلہ
 اصحابہ و سلم روانہ ملک خود گردید۔

این بلاے عظیم کہ نمونہ قیامت و قدر آہی بود جمع
 ساکنان شہر و امرایان شکر ہر گاہ آہی بجا
 آوزدہ و دکانہ بیکران ادا نمودند و ہفتم
 مبارکباد و سلامت باد کردہ این مصرعہ را

خوانند در مصر عمر رسیده بود بلائے و لے
 بخیر گذشت و بدان که این حقیقت نادر شاه
 که در عهد پادشاه محمد شاه پادشاه نازل شده
 بود بتاریخ شانزدهم روز یکشنبه ماه ذی الحجه الحرام
 سنه ۱۲۰۰ هزار و دویست و هفتاد و هجری نبوی
 صلی الله علیه و آله و اصحابه و بارک و سلم
 و اتمام یافت فقط

کتابخانه آراوه

در ماه صفر ۱۳۱۶

غلط‌نامه تاریخ نادرشاهی

ردیف	غلط	صحیح	ردیف	غلط	صحیح	ردیف	غلط	صحیح
۳	نداشتند	ندارند	۲۶	همیشه	در همیشه	۱۰	۳	
۹	زاید	است که	۳۶	خود را	خودا	۱۰	۹	
۱۱	نزد	براه	۳۷	است	اوست	۶	۱۱	
۱۰	نمود	نموده	۳۷	پادشاه	به پادشاه	۱۰	۱۰	
۱۲	این هنگام	این چه هنگام	۳۳	زاید	که	۱۲	۱۲	
۱۳	دشست	دست	۳۷	باو شاه	شاه	۹	۱۳	
۱۵				متصل	متقل	۸	۱۵	
۱۶				اخترالامر	اخترلام	۱۱	۱۶	
۱۸				خیر خواهی	خیر خوانی	۱۵	۱۸	
۱۹				ببندوبست	بندوبست	۳	۱۹	
۲۱				سرپاچاه	سرپاچاه	۲	۲۱	
۲۲				مصدرتزد	لصدرتزد	۶	۲۲	
۲۳				معدوم	معلوم	۳	۲۳	
۲۴				مانندباله	باله	۱۰	۲۴	
۲۵				جان در	در جان	۳	۲۵	

تمت

آخری درجہ شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لو، گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آندہ یومیہ دیر اندہ لیا جائے گا۔
